

از : سخی داد صبا ۲۷ نوامبر ۲۰۰۸

تبصره ای بر سند راه گم کرده را دریابید، یا چون ما گمراه باشید؟

بدنبال مقاله "تبصره ای بر تبصره آقای الینگار از مسایل ایدئولوژی..." سند دیگری گویا در رد این نوشته توسط الینگار؛ به امضای یک مجمع دیگر به نشر رسیده است. این سند که به بهانه نقد "راه گم کرده نوشته شده و نام آن را "راه گم کرده را دریابید یا چون ما گمراه باشید؟" گذاشته است که هیچ ربطی به بحث سند "راه گم کرده..." ندارد. در سند راه گم کرده... انحرافات نظری و عملی نویسنده (الینگار) با اسناد و فاکت های مشخص ذکر شده اما وی به استثنای دو مورد؛ هیچ یک از این انحرافات نظری و عملی شان را انکار نکرده است که از یک بابت از تائید چنین جرایم ارتکاب شان با شیوه سکوتش باید ستایش کرد.

بحث این "راه گم کرده را دریابید یا چون ما گمراه باشید؟" بصورت مجموع در پاسخ به رد نظرات نویسنده مقاله "تبصره ای بر تبصره آقای الینگار از مسایل ایدئولوژی..." اختصاص یافته که مواد مورد نقد شان را از نوشته ها و تحلیل های نویسنده تبصره ای بر تبصره.... که در سایت ها انعکاس یافته است، اخذ کرده است. از آنجائیکه وی ابتدا بستر این بحث را در سایت بابا پهن کرد، قاعدتاً ادامه آن نیز باید درین سایت انعکاس می یافت اما وی از تداوم آن در سایت مذکور بنا به دلایلی که از آن واهمه دارد؛ منصرف شده و بنام یک پسوند "ها" کوشیده است به آن اتورितه کلان سیاسی تزریق کند. مثلاً از "الینگار" به "الینگار ها" تکامل کمی کرده است!

تا زمانیکه جناب الینگار از مواد بحث های اینجانب در سایت استفاده میکند، من پاسخ آن را در همین سایت ها برایش خواهم داد اما اگر وی بحث دیگری خارج ازین ساحه دارد؛ من نیز به شیوه او نوشته هایم را انعکاس خواهم داد. مضافاً از بحث وی که در

ارتباط با مسایل تشکیلاتی انعکاس یافته بدلیل جلوگیری از افشاگری خود داری می نمایم در حالیکه ایشان از نشر چنین افشاگری در انترنیت لذت می برد.

(مراجعه شود به سایت وی)

الینگار مقدمه سندش را در ارتباط با اصول و موازین تشکیلاتی قسمی مطرح کرده است که گویا من و او در یک سازمان سیاسی هستیم و وی اینجانب را از بابت نقض موازین تشکیلاتی انتقاد می نماید! وی بقول "عمر مختار" آئین ما را به خود ما می آموزاند. الینگار برای ما تکلیف تعیین می نماید که مثلاً چرا اصول سازمانی ما را رعایت نکرده و بنام هوادار اعلام مواضع می نویسیم. وی می گوید که اعلام مواضع از جانب فلان هوادار یا فلان کمیته غیر اصولی است و نوشتن اعلام مواضع در قبال فلان شخص یا گروه؛ از صلاحیت های مقامات بالا است. ایشان خوب میدانند که ابتدا مقامات بالا در جلسه ای که خودت ازش نام برده ای در قبال گروپ مورد نظر اعلام مواضع کرده بود که اعلام مواضع از جانب فلان هوادار یا فلان کمیته تشکیلاتی، تداوم همان سیاست بالایی هاست. لذا نکوهش به پیروی و تابعیت از اصول و مقررات خانواده را کسانی باید مطرح کنند که عضو همان خانواده باشند. زیرا ممکن است اعضای خانواده تاکتیک های متفاوتی را در اشاعه نشر و پخش اسناد شان اتخاذ کنند که مثلاً بنام عضو چیزی برون بدهند یا بنام هوادار. بنا براین "صلاح کار خویش خسروان دانند".

یکی از مواردی که وی اصرار دارد سند راه "گم کرده..." او را متهم کرده که گفته است: **دیگران باید ابتدا علم اکادمیک بورژوایی را بیاموزند بعداً دنبال مبارزه بروند.** جناب الینگار تاکید دارد که او چنین حکم را صادر نکرده است. ولی اگر دوستان اسناد فوق را بخوانند؛ مشاهده میکنند که از سر و روی محتوای این مقالات چنین استدلال می بارد. وی با یکی از رفقای ما در ادعایش تا این حد پیش رفته است که گفته بود لنین بدلیل عدم داشتن تحصیلات عالی و ضعف ریاضیات، در فلسفه دچار اشتباهات فاحشی شده است. آیا این سند نیست؟ آیا جرئت رد این ادعای تان را دارید؟

بدیهی است که لنین نیز در سیاست دچار یک سلسله اشتباهات شد که جنبش بین المللی کمونیستی این اشتباهات او را نشانی کرده اند اما چرا جناب الینگار این اشتباه لنین را در سطح این جنبش مطرح نکرده است؟

سند راه گم کرده توسط یک مجمعی نوشته شده اند که بنام آن مجمع به نشر رسیده است اما الینگار نوشتن این سند را مختص به یک فرد میداند و جواب آن را از تحلیل های سیاسی دیموکرات گونه همین نویسنده که در سایت ها به نشر رسیده است تهیه میکند. وی چون نوشته های خودش را بنام یک پسوند "ها" به نشر میرساند؛ از منظر خود در مورد دیگران قضاوت می نماید. هر خواننده ای که سند "راه گم کرده..." را مطالعه کرده باشد میداند که سند مذکور با سه نوشته و سه سبک ادبی و بنام مجمع منتشره آن برشته تحریر در آمده است ولی برای الینگار چنین شیوه نشراتی مفهومی ندارد و تیرش به نقطه خاصی اصابت می نماید.

خوانندگان گرامی! من در بعضی از استدلالات ایشان واقعاً تعجب می نمایم و فکر میکنم همین نویسنده توانای ما که اکادمیسن نیز می باشد، نوشته های شان را از جایی کپی نموده و بحث دلخواه شان را چوکات بندی می نماید. البته که من درین مورد سند ندارم اما چنین فکر می کنم. زیرا وی با یک سلسله مسایل و واژه های اصلاً معلومات ندارد. باور کنید. بطور مثال ایشان از یک اصطلاح بسیار عام و رایج که در ادبیات چپ و راست و حتی در استدلالات علمی که رشته خودش است؛ آنقدر بیگانه است که اولین بار در سند راه گم کرده خوانده است. وی برای تحقیر و کوبیدن من؛ دو صفحه کاغذ A4 را با مقیاس خط ۱۲ تنها در خصوص اصطلاح "اختلاف تتوریک" تایب کاری کرده است. این اصطلاح جدید برای وی "اختلافات تتوریک" است. مثلاً در یکی از پاراگراف "راه گم کرده را دریابید یا چون ما گمراه باشید؟" آمده است که اختلاف فلان شخص با فلان شخص "اختلاف تتوریک" است. همین اصطلاح (اختلاف تتوریک) برای او یک چیز نو و یک آله تحقیر شخصیت ستیزی شده است. این قضاوت و حکم وی مبین این است که ایشان اصلاً روی کتابها و سایت ها را پس نمی کند وگرنه می فهمد که این اصطلاح هم در ادبیات کمونیستی و هم در ادبیات غیر کمونیستی بسیار عام است. تازه اگر در ادبیات کمونیستی یا چپ چنین اصطلاحی وجود نداشته باشد؛ اما در اصطلاح راست گرا ها رایج باشند؛ استفاده از آن گناهان کبیره است؟ اگر در ادبیات مارکسیستی اصطلاحات و واژه های غیر مارکسیستی ممنوع است؛ لطفاً ما را خبر کرده و یک مقدار لغات و واژه های خاص برای ما ارسال کنید تا در بیان مطلب و جمله سازی های مان از

آنها استفاده کنیم. بدیهی است که زبانهای فارسی، آلمانی، انگلیسی و غیره در آینده چندان دوام نخواهند آورد ولی از لغات زبان هالندی برای ما پست کنید که زبان آینده جهانی میگردد. (الینگار با یکی از رفقای ما گفته بود که یکی از دلایل فراموشی زبان فارسی فرزندانش این است که در آینده زبان جهانی زبان هالندی خواهد بود- مراجعه شود به راه گم کرده را دریابید)

حال چند مورد ازین اصطلاح ها را برای الینگار نشان میدهم تا دیده شود که تنها برای او این اصطلاح چیز جدید است:

آیا مسئله حقوقی یا سیاسی است؟ مسلماً اگر دو سازمان کمونیستی اختلاف تنوریک داشته باشند کار آنها به دادگاه های بورژوایی کشیده نمی شود! ولی اگر از نظر حقوقی در این کشور های اروپایی به بُن بست بخورند به همین دادگاه های بورژوازی می آورند. این مسئله هم مال دیروز و امروز نیست. از سالیان دراز هم بوده و خواهد بود. جای بسی تعجب است که سربلند چطور این مسائل را بدون کوچک ترین تعمقی مینویسد. وی همچنان ادامه میدهد این بخش بزرگی از "کمونیستها که همواره دروغ گفته اند..."

(از مقاله پویان انصاری مندرج در سایت کار و زار زنان)

احسان شریعتی که رسماً گفت با وجود اختلاف تنوریک و سیاسی ای که با تفکر فردید دارد او را حداقل از نظر زبانی که برای فکر کردن فلسفه ای جدید ابداع کرده بسیار موثر و قابل احترام در ایران می داند. حتی گفت که به نظر داریوش آشوری سبک معادل سازی اش را از فردید الهام بسیار گرفته است. (سایت ایران برای همه ی ایرانیان)

سرعت انقلاب، همه چیز را به عمل تقلیل داد و در عمل هم این دو نوع رادیکالیسم خیلی راحت تر با هم کنار آمدند و به نظر می رسید حتی آن اختلافات تنوریک و دستگاہی و استراتژیک را هم فراموش کردند و کنار گذاشتند.

(نوشته رضا علیجانی - شراکت نافرجام دو رادیکالیسم در انقلاب ایران)

سازمان مجاهدین انقلاب در بیانیه خود تاکید کرده که پیوسته با گروه نهضت آزادی دارای اختلاف تنوریک و مرزبندی سیاسی مشخص بوده، اما با این همه به خود اجازه نداده و نمی دهد که در برابر نقض حقوق قانونی، سیاسی و مدنی هیچ فرد یا گروه

مخالف از جمله نهضت آزادی دم فروبندد و با سکوت خویش به ظلمی که بر عده ای از شهروندان می رود، رضایت دهد.

(جمشید برزگر مندرج در سایت بی بی سی:

(http://www.bbc.co.uk/persian/news/020806_a-jb-nationalists.shtml)

چرا امروز تمامی نیروهای سوسیالیست به اتحاد با یکدیگر نیاز دارند؟ آیا چنین اتحادی به معنی ادغام تمامی این نیروها در یکدیگر و نادیده گرفتن اختلافات تئوریک ایست؟
(مقاله از سکتاریسم تا اتحاد عمل، از اتحاد عمل تا سکتاریسم سایت:

(<http://easternletter.blog.com/>)

فضای عمومی و آسیب شناسی های اجتماعی. در باره ی آینده ی «تئوری انتقادی»
آلیویه و اُارول: به مانیم روی اختلاف های تئوری شما با تئوری هابرماس. تا کنون در باره ی تم های گوناگونی چون مبارزه و تنازع بودن امر اجتماعی، مناسبات با فلسفه ی اجتماعی فرانسه... صحبت کردیم. اکنون سوآلی که من از شما دارم این است که آیا در رویکرد نظری تان، تئوری هابرماسی فضای عمومی را مورد بازبینی جدید قرار داده اید و در این صورت با چه شکل و فرمولبندی نوینی آن را مطرح می کنید؟

(<http://news.gooya.eu>)

آقای الینگار ، و اقیمو الوزن باقسط و لا تخسروا و المیزان، فبای الاء ربکما تکذبان! شما که نوشته اید: کمونیست ها هر چیزی را که میدانند یا یاد می گیرند دقیق درک می کنند و ذهن شان را جودان مرغ صحرای نمی سازند و اندوخته های ذهنی شان جو کوب شده نیست . حال ببینم خود وی احکام شان را تا چه اندازه ای مراعات کرده است.
من پاراگراف مورد نظر نوشته ام را می آورم تا خوانندگان خود شان قضاوت کنند:
ملیت و هر یک از مجمع عشیروی جامعه انسانی در پروسه زمانی مشخصی شکل گرفته و در طول سیر تکامل تاریخی؛ خویش را بعنوان قوم، طایفه، نژاد، ملیت و باقی مجمع هویتی انسانی تبارز می دهند. وقتی یک پدیده؛ دارای چنین صفات و خصوصیات تاریخی بوده باشد؛ هیچ عواملی قادر به نفی و یا محو آن پدیده نمیتواند باشند. اینکه ناسیونالیست ادعا دارند که فلان رهبر به فلان ملیت تحت ستمی هویت بخشیده ؛ در واقع توهینی به آن ملیت محسوب میگردد. (مقاله: سخنی چند در رابطه با بحران هویت ملی)

هر خواننده ای بغیر از الینگار معنی این جملات را همانطوریکه نوشته شده است، می فهمد، یعنی ملیت و هر یک از مجمع عشیروی جامعه انسانی در پروسه زمانی مشخصی شکل گرفته و در طول سیر تکامل تاریخی؛ خویش را بعنوان قوم، طایفه، نژاد، ملیت و باقی مجمع هویتی انسانی تبارز می دهند. اما الینگار ازین جمله برداشت دیگری کرده نوشته است: «ملت نه زاده یک مجموع عشیره وی است و نه با قبیله و عشیره سر و کار دارد. ملت بر خلاف تصورات نویسنده در هر پروسه زمانی مشخص شکل نمی گیرد و نه گرفته است.»

خدا یا خیر! منی نیمه با سواد با این دانای کامل ما چه بگویم. آخر آقای اکادمیسن من در کجا نوشته ام که ملت زاده مجموع عشیره وی است و در هر پروسه زمانی مشخص شکل می گیرد؟ اینکه نوشته ای ملت در طول سیر تکامل تاریخی خویش را بعنوان قوم، طایفه، نژاد و باقی مجمع هویت انسانی تبارز نمیدهند، باید منظور تان این باشد که این مجمع انسانی بصورت تصادف و مثل قارچ یک بار جوانه زده و روئیده اند. وقتی گفته شود که این مجمع در طول سیر تکاملی شان شکل نگرفته، قطب متضادش این است که پس در پروسه سیر غیر تاریخی و در طول چند شب هویت شان را کامل کرده اند. خوانندگان عزیز شما از این تحلیل؛ غیر از استدلال فوق چیزی دیگری برداشت دارید؟ تازه کجای این تحلیل با شناخت استالین از پدیده ملیت در تضاد است؟ و بر چه اساسی میگوئید که "ملیت" و "ملت" دو پدیده جدا گانه است؟ مگر استالین چنین تحلیل کرده بود که شما آموخته اید؟ یقیناً هر کسیکه این نوشته ایشان را بخوانند؛ میدانند که بحث الینگار که از دید گاه استالین مطرح کرده است، در خدمت چه منظوری قرار داشته است.

این مسئله مرا بیاد خاطره دوستی می اندازد که مقیم سویدن است. شبی الینگار در خانه اش همین بحث را پیش کشید. وقتی بحث بسیار به سردی و سریع پایان یافت و الینگار اتاق را ترک کرد، آن دوست از من پرسید: تو بحث ... صاحب را دانستی؟ گفتم تا حدودی. ایشان خنده کرد و گفت که من نفهمیدم ایشان چگونه استدلال میکرد. وی ادامه داده گفت که بحث با این آدم خسته کننده است.

درین نوشته نیز او همینگونه تحلیل کرده و اصلاً معلوماتش از آن چند سال قبل در مورد مسئله ملی افزوده نشده است. وی صرفاً از استالین نقل قول می آورد بدون اینکه بحث شان را بصورت شفاف و روشن مطرح کند.

اینجانب در مقاله «**سخنی چند در رابطه با بحران هویت ملی**» نظراتم را مطرح کرده ام. بیشک این نظرات نمیتواند خالی از اشتباهات باشند ولی هدف نویسنده را در باره مسئله ملی روشن کرده است. لذا کاش الینگار نیز با این شفافیت نظرات خودش را مطرح میکرد. چیزیکه او از استالین نقل قول می آورد به هیچ وجه با استدلال من مغایرت ندارد ولی او بنا به عدم درکش تشابه این تحلیل را نمی فهمد.

آقای الینگار ادعا می نماید که من معنی استراتژی را نمیدانم. البته او در سند دیگرش مدعی است که فلان سازمان و فلان شخصی که در همان سازمان کار میکند نیز معنی استراتژی، تاکتیک و اصطلاح جنبش نوین را نمیدانند. سازمانی که در سطح کشوری و بین المللی مطرح است و در مباحثات بسیار داغ تتوریک شان با جنبش کمونیستی بین المللی در سطح جهان فعالانه سهم می گیرد و نظراتش در سطح آن جنبش نفوذ کرده است، هنوز ابتدایی ترین مقلوله ای مثل استراتژی و تاکتیک را نمیداند و آقای الینگار این مقولات را به ما می آموزاند! خوب بقول ایرانی ها دمت گرم. ما بعد از اینکه بحث استراتژی و تاکتیک شما را خواندیم، یاد گرفتیم که معنی استراتژی چیست و تاکتیک ها کدام اند.

حال به من درس میدهد که تاریخ چیست. وی می گوید که من نوشته ام: "**ناسیونالیزم، شئونیزم و مذهب؛ یگانه بستری اتکای طبقات ارتجاعی در طول تاریخ جامعه انسانی بوده است**". الینگار ازین استدلال یک حکم مطلق تاریخی ارایه میدهد و میگوید که من از تاریخ در حد یک شاگرد دبستان معلومات دارم. ایشان باز مثل اصطلاح "اختلاف تتوریک" تا جایی که توانسته بحثش را بر تحقیر و اهانت بر شخص طرفش عیار نموده و بزعم خودش شخصیت کوبی کرده که چنین تتوریسینی در تاریخ فلان مجمع وجود نداشته است. وی به طعنه نوشته «**که بر اساس این منطق درخشان سامری ها، اکادیانی هافانوری هاف مصری ها، یونان باستان، پارس ها، مادها، هخامنشی ها، چین کنم و هند باستان همه و همه ناسیونالیزم و شئونیزم داشته و طبقات حاکمه بر آنها و بر مذهب**

بعنوان یگانه بستر اتکای شان تکیه و از آنها بمثابه استراتژی و خنجر دو دمه استفاده میکرده اند.»

واقعیت این است که آقای الینگار از یک پدیده بصورت دایم رنج می برد و آن درک نکردن مضمون و محتویات مقالات است. وی از قول باب آواکیان میگفت که باب ۱۵ کتاب کاپیتال را خوانده و هر ۱۵ بار آن را بدلیل درک نکردن مضمونش در کنار دیوار کوبیده است. قطعاً است که این یکی نقل قول از آنگونه دروغ های شاخدار الینگار است وگرنه چگونه ممکن است شخصیت مثل باب آواکیان کتابی که به زبان خودش برشته تحریر در آمده ۱۵ بار بخواند اما ازش چیزی نداند! فکر نکنم الینگار جرئت کند این گفته اش را منکر شود. زیرا تمامی رفقای اینجا این جمله را از وی شنیده اند. درست بر اساس این ترس و واهمه از ندانستن بود که الینگار کتاب کاپیتال یکی از دوستان را به مدت دو سال برد اما بدون اینکه بخواند؛ پس آورد و صاحب کتاب میگوید که هنوز نشانی های او در میان کتابش باقی مانده و الینگار هیچ رویش را پس نکرده است. چون میترسد که از کتاب چیزی را برداشت نمیتواند، به خود زحمت مطالعه را نمیدهد. این طرز تفکر از ترس و واهمه او مبنی بر ندانستن در تمامی اسنادش مشاهده میگردد. او همواره مستدل می نماید که دیگران معنی جملات، مقالات و مقوله ها را درک نمیتوانند. از نظر روانشناسی به این معنی است که ایشان خودش درین باب مشکل دارد. اینکه سطح سواد اکادمیک او بالا است دلیلی بر درک بهتر او از مسایل نمی باشد. مسلم است که انسان با لاف زنی ها شخصیت و اتوریته سیاسی کسب نکرده و سطح و سویه آگاهی اش صعود نمی نماید.

وی از این جملهء نوشته ام «ناسیونالیزم، شئونیزم و مذهب؛ یگانه بستی اتکای طبقات ارتجاعی در طول تاریخ جامعه انسانی بوده است»، صرفاً برایش جنبه های مطلق اندیشی ایده آلیستی می سازد و مفهوم مادی و شرایط تاریخی آن را قُلاج می کند. اگر انسان شعور سیاسی نداشته باشد مثل کامپیوتر عمل کند که خیلی از تنوری ها را میتواند پوسته های ایده آلیستی اش استنتاج کند و جوهر نظرات نویسندگان را نقد کرده به زباله دان پرتاب کند. مثلاً نظر مارکس را در باره اینکه گفته است: «تاریخ کلیه جامعه هایی که تا کنون وجود داشته، تاریخ مبارزه طبقاتی است» را نیز مثل الینگار

استدلال کرده رد کند. چرا که طبق برداشت بیمار گونه الینگار، مارکس از مبارزه طبقاتی در طول تاریخ جامعه یاد کرده است. در حالیکه در جامعه کمون اولیه و جوامع ما قبل آن که انسانها دارای زندگی جمعی بوده اند، مبارزه طبقاتی بنوده و اصلاً طبقات وجود نداشته اند. پس درک مارکس از مبارزه طبقاتی در تاریخ جامعه انسانی یک درک غلط و پیش پا افتاده است که باید مورد نا سزا گویی الینگار قرار بگیرد! طبق ذهنیت الینگار مارکس اصلاً از تاریخ چیزی نمیداند و به غلط گله های از انسانهای که جمعی زندگی میکرده بنام طبقات و مبارزه طبقاتی در تاریخ جامعه انسانی معرفی کرده است.

بنا به استنتاج الینگار همینطور مارکس تا سر حد یک شاگرد دبستانی هیچ نمیداند و میگوید که «مبارزه طبقاتی موتور حرکت تاریخ است» در حالیکه طبق استدلال مارکس این موتور حرکت تاریخ در صورت استقرار جامعه کمونیستی باید استاب شده جام بماند. زیرا دیگر طبقات وجود ندارند که پرک های این موتور را تا تاریخ بحرکتش ادامه دهد. بر اساس ذهنیت الینگار مانو نیز باید مرتکب تناقض گویی در تاریخ شده باشد. زیرا میگوید: مبارزه طبقاتی یعنی بعضی طبقات پیروز می شوند و بعضی نابود. این است تاریخ تمدن چندین هزار ساله. تفسیر تاریخ از این دیدگاه ماتریالیسم تاریخی و از دیدگاه مقابل آن ایده آلیسم تاریخی است.

حال در جامعه ما قبل ظهور طبقات در چین نیز مبارزه طبقاتی نبوده است. پس چرا مانو از مبارزه طبقاتی در زمان معین یاد نکرده که از واژه تاریخ استفاده کرده است. باز مانو میگوید: «در تاریخ بشریت همواره نیروهای مرتجع که در شرف زوال و نابودی اند، به آخرین مبارزه نومیدانه علیه نیروهای انقلابی پناه می بردند.» سوال از الینگار این است که در آوان ظهور جامعه اولیه نیروهای مرتجعی وجود داشتند که مانو از آنها در تاریخ یاد میکند؟

بنا بر این اگر گفته شود که «ناسیونالیسم، شنونیزم و مذهب؛ یگانه بستری اتکای طبقات ارتجاعی در طول تاریخ جامعه انسانی بوده است» میتواند بیانگر یک مفهوم مشخص بعد از ظهور ناسیونالیسم، شنونیزم و مذهب باشد؛ یا اینکه از مفهوم واژه تاریخ یک پدیده عام و مطلق ساخته آن را به آوان آغاز زندگی بشر ربط داد و حکم فوق را از آن استخراج کرد؟

همینطور الینگار در تحلیل دیگرش نوشته است که من در تمام نوشته هایم از ساختار نظام سیاسی طبقاتی سخن گفته ام اما توزیع و تولید و مناسبات آن را در نظام نیمه فئودالی از لم انداخته ام. سوال اینجاست که سیستم توزیع و تولید را ساختار سیاسی نظام طبقاتی معین بوجود آورده است، یا اینکه توزیع و تولید، آفریننده ساختار سیاسی نظام طبقاتی است؟ تولید و توزیع بدون محتوای مشخص شدن ساختار سیاسی نظام طبقاتی، چه مسیری را دنبال می کند؟ برای اینکه الینگار خوب حالی شود مثال میزنم زیرا وی در فهمیدن مطلب نگران است:

جامعه اولیه فاقد ساختار نظام سیاسی طبقاتی بود. پس هم تولید برای همه بود و هم توزیع برای همه. حال فکر کن که در شرایط فعلی در جهان ساختار نظام سیاسی طبقاتی معین وجود ندارد. پس تولید برای چه کسانی و توزیع برای کی ها یند؟ مسلم است که برای همه. اکنون که ساختار نظام سیاسی طبقاتی در جهان مسلط است پروسه تولید و توزیع و نیروهای مولده را تحت کنترل دارد یا نه؟

الینگار می نویسد: «بنظر شما این ساختار نظام طبقاتی است که فقر می آفریند یا توزیع و تولید در جامعه طبقاتی؟ آیا اگر ساختار نظام طبقاتی را تغیر دهیم مثلاً فئودالیزم را نابود و سرمایه داری را جاگزین آن نمائیم، فقر نا بود می شود؟ عکس آن چطور؟...» وی ازین تحلیلش بسیار راضی بنظر میرسد و بدنبال آن تاپه های انواع ایزم و میزم را بر اینجانب میکوبد ببینید: «این برهان قاطع را بیای چی بنویسم؟ بیای سطح آگاهی و دانش حیرت انگیز نویسنده یا اینکه بگویم او یک اپور تونیست است؟ اپورتونیستی که عمدتاً خلط کاری می کند و به بازی دست میزند تا توجه مردم را از حقیقت دور کند؟»

آقای الینگار صاحب، از نظر من این ساختار نظام سیاسی طبقاتی است که فقر می آفریند. زیرا همین ساختار مناسبات تولیدی را در دست دارد. این ساختار است که نیروهای مولده را در خدمت گرفته و هم سیستم توزیع را. تولید توسط اکثریت اجرا میگردد اما توزیع آن بصورت غیر عادلانه به نفع اقلیتی است که وسایل تولید را در دست دارد. همین طبقه ای که وسایل تولید را در اختیار دارد، ساختار نظام سیاسی طبقاتی را تشکیل میدهد و توزیع نیز توسط همین نظام سیاسی اجرا میگردد.

ایشان میگوید: «آیا اگر ساختار نظام طبقاتی را تغییر دهیم مثلاً فنودالیزم را نابود و سرمایه داری را جاگزین آن نمائیم، فقر نابود می شود؟»

اول اینکه با جای گزینی فنودالیزم بجای سرمایه داری ساختار نظام سیاسی طبقاتی تغییر نمی کند. بنظرم جناب الینگار ساختار نظام سیاسی طبقاتی را با سیستم نظام سرمایه داری یا فنودالیزم عوضی گرفته است، وگر نه بقول خودش یک شاگرد دبستان نیز میداند که با تغییر نظام فنودالیزم بجای سرمایه داری، ساختار نظام سیاسی طبقاتی همان ساختار قبلی باقی می ماند. یعنی همان ساختار نظام سیاسی طبقاتی است. خوب گوش کنید چه میگویم، **ساختار نظام سیاسی طبقاتی**. وقتی گفته شود ساختار نظام سیاسی طبقاتی به این معنی است که نظام های اقتصادی برده داری، فنودالیزم، سرمایه داری همه دارای یک ساختار نظام سیاسی طبقاتی هستند.

اگر فنودالیزم بجای سرمایه داری بنشیند، ساختار نظام سیاسی طبقاتی عوض نمی شود بلکه سیستم اقتصادی تغییر می یابد. اگر سوسیالیزم بجای سرمایه داری مستقر شود، ساختار سیاسی نظام طبقاتی تغییر میکند، چرا که مناسبات طبقاتی دست خوش تغییر و تحول میگردد.

من از ایشان صمیمانه تقاضا دارم تا این تاپه کاری های ایزم میزم و ایست میست را کنار گذاشته حد اقل بکوشد تا ابتدایی ترین تنوری ها و مقولات مارکسیستی را بیاموزد. تا کی به نقل قولهای خشک و میکانیکی روز گار میگذرانند که آخرش سر و ته بحث اش فهمیده نمی شود که چه میگوید.

بخاطر همین هم وقتی به بحث تان ادامه میدید، ما را واقعاً نا امید می کنید. این را جدی و بدون غرض خاص میگویم. شما دیگران را دلالت میکنید که در نوشته های شان نهایت غور و دقت را بخرج نمیدهند ولی باور کنید که خودت اگر این فرمایش تان را مراعات کنید، مشکل ما حل خواهد شد.

الینگار جان با اینگونه تحلیل هایش ما کم سوادان را گیج می کند توجه کنید:

«آیا دانشمند ما که علم مستقل مارکسیزم را یاد گرفته میداند که بحث کار کرد نظام با بحث عامل ها در یک نظام با بحث توزیع تولید و بحث ساختار طبقات از زمین تا آسمان فاصله دارد؟»

نه بخدا، من واقعاً این استدلال شما را ندانستم. اگر درین مورد با ادبیات ساده مارکسیستی توضیح بدهید؛ لطف می کنید. من اصلاً نمیدانم که بحث کار کرد نظام با بحث عامل ها در یک نظام با بحث توزیع تولید و بحث ساختار طبقات از زمین تا آسمان فاصله دارد. دلیل ندانستن ام اگر از یک جانب کم سوادى است؛ از جانب دیگر این است که شما ما شا الله تحصیلات تان بالا بوده و ساده نگاری برای ت خیلی سخت است. اگر قهر نشوید من اصلاً تحلیل فوق را در آثار مارکسیستی هیچ نخوانده ام.

در مورد مطالبی که در سایت گفتمان فرستاده ام، در نوشته قبلی جواب گفته ام که نیازی به تکرار آن نمی بینم اما الینگار مرا سرزنش می کند که گفته ام نشر مقالاتم در آن سایت، جنبه هم فکری دارد. جناب الینگار فراموش کرده که وی نیز طی نامه ای از سایت گفتمان گلایه کرده بود که چرا نوشته اش را در آن سایت پخش نکرده است. سوال اینجاست که اگر نوشته وی در آن سایت درج میشد؛ آیا این نشانه آن بود که شامل وصف شعری شود که «کبوتر با کبوتر باز با باز» پرواز می کنند؟

ادامه دارد